بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 4 آذر 1393.

بحث در مورد این هست که نحوه تعلق ارث به مال به چه شکل هست. البته در مورد آن آیات یک سری بحث های دیگری وجود دارد در آیات که آن بحث ها را ما دیگر دنبال نمی کنیم. آن بحث ها به ارث مربوط نیست. مثلا بحث اینکه این غیر مضار که در آیه شریفه آمده است مراد از غیر مضار چیست. آیا به دین می خورد به وصیت می خورد آن بحث هایش در جای خودش باید بحث شود که مراد چیست و نحوه تعلقش. به بحث ارث تعلق ندارد ولی آن چیزی که ما حصل از آن آیه هست آن اینکه دین و وصیتی که ممضی هست این دین و وصیت مقدم هست بر ارث. خب حالا بحث این هست که رابطه این دین و وصیت با ارث چه شکلی است. نحوه تعلق دین، وصیت و ارث چه شکلی است. آیا وراث قبل از پرداخت وصیت اصلا مالک هستند یا بعد از پرداخت وصیت و دین مالک می شوند؟ اگر مالک نیستند در این فاصله مالک این شیء کیست یک سری بحث های اینجوری که باید مطرح شود. خب در مورد دین هم این مطلب هست دین گاهی اوقات مستغرق جمیع ترکه هست. گاهی او مستغرق جمیع ترکه نیست. دینی که مستغرق جمیع ترکه هست یک بحث دارد . دینی که مستغرق جمیع ترکه نیست یک بحث دیگر دارد. اینها خب باید همه اینها را بحث کنیم که نحوه مالکیت وراث نسبت به ما ترک در ارتباط با دین و وصیت به چه شکل است. در این بحث مرحوم آقای اراکی مطرح می فرمایند که ما شش تا مصرف داریم. نسبت به ما ترک شش گونه این ما ترک به شش مصرف می رسد که بین اینها ترتب هست. مصرف اول اگر هست به مصرف دوم نمی رسد. مصرف دوم باشد به مصرف سوم نمی رسد همین جور تا مصرف ششم. اولین مصرف می فرمایند حقوق متعلقه به عین مال هست. آن مقدم بر همه چیزها هست. بعد به تناسب وارد این بحث می شوند که آیا خمس و ذکات اینها حقوق متعلق به عین مال هستند یا به عین مال نیستند. خب نحوه تعلق خمس و زکات به مال را اینجا بحث کرده اند. به تناسب این بحث، حاج آقا بحث خمس که یک جایی بحث نحوه تعلق خمس و زکات و این را بحث کرده اند به کلام شیخ پرداخته اند و در موردشان صحبت کرده اند. به کتاب خمس مراجعه فرمایید بحث مفصلی از این، ایشان آنجا دارند. مرحوم آقای اراکی، اینجا به تناسب در مورد نحوه تعلق زکات احتمالات را مطرح می کنند که نحوه تعلق زکات احتمالات مختلفی هست. زکات ممکن است به نحو ملک باشد ممکن است به نحو حق باشد. اگر به نحو ملک هم هست ممکن است به نحو ذمه محض باشد. کلی فی المعین باشد، اشاعه باشد این احتمالات را مطرح می کنند و بررسی می کنند که کدامشان درست و کدامشان غلط است. به تناسب بحث فرق بین اشاعه و کلی فی المعین را هم اینجا طرح می کنند. این بحث، بحثی هست که در این بحث های ما حتما باید به عنوان مقدمه این بحث را بکنیم. فرق بین اشاعه و کلی فی المعین را بحث کنیم. ایشان بحث های جالبی دارند و اصل این بحث در کلام مرحوم شیخ انصاری در مسئله، عرض کنم خدمت شما عنوان کلی مسئله در جلد 4 صفحه 247 یک سری مسئله ای شروع می شود

**بيع بعض من جملة متساوية الأجزاء،**

انواع و اقسام این را مطرح می کنند. خب بحث های مفصلی دارند آنجایی که فرق بین کلی فی المعین و اشاعه را می خواهند بحث کنند صفحه 259 این فرق را مطرح می کنند. که تفاوت های کلی فی المعین آنجا یک بحث را مطرح می کنند که اگر گفت صاعا من صبره آیا این مراد بیع کلی فی المعین است یا مراد اشاعه است. یا نه. به تناسب فارق های بین کلی فی المعین و اشاعه را آنجا طرح می کنند. و بسیاری از فقها به تناسب در ذیل همین بحث در تعلیقاتی که در مکاسب دارند و یا کتاب های مستقلی که در بیع دارند و با توجه به مکاسب نوشته شده است این بحث را آنجا عنوان می کنند آنجا ها ملاحظه بفرمایید. حالا من اینجا می خواهم بحث را آغاز کنم نکات کلام شیخ را متعرض می شوم، بحث تفصیلی اش را بعدا ملاحظه بفرمایید در حواشی مکاسب هست و در کتاب های بیع مستقل هست و همین کلام مرحوم شیخ هم در همین جا ملاحظه بفرمایید ما یک مقداری در مورد حقیقت کلی فی المعین و فرق ثبوتی کلی فی المعین و اشاعه و نحوه شناخت اثباتی کلی فی المعین و اشاعه و فروق بین اینها می خواهیم صحبت کنیم. ابتدا یک تفاوت فی الجمله ای که بین کلی فی المعین و اشاعه ابتدائا آن،

سوال:....

پاسخ: نه آن بحث های نحوه تعلق زکات و آنها را بحث نمی کنیم.

سوال:......

پاسخ: وصیت و آنها را بحث می کنیم. اینها اصلا مقدمه است. یک بحث مقدمه هست بعدا بحث اصلی این هست که نحوه تعلق وصیت چه شکلی است و نحوه تعلق دین چه شکلی است این بحث چون خیلی مهم است تفاوت بین کلی فی المعین و اشاعه این بحث را ابتدائا به عنوان مقدمه بحث می کنیم و بعد می رویم به بحث های دیگری که در مورد ارث وجود دارد. خب یک تعریف ابتدائی برای کلی فی المعین و اشاعه آدم خب درک می کند. فرض کنید که یک موقعی من و شما با هم دیگر مالک یک شیء هستیم و نسبت من و شما نسبت به این شیء یکسان است. فرض کنید که در همان ارث پسر و دختری هستند که یک پسر دارد میت و یک دختر دارد. خب دو سوم مال به پسر می رسد و یک سوم مال به دختر می رسد. رابطه من یعنی این دختر و پسر نسبت به ما ترک با هم دیگر فرق ندارند. نحوه تعلق ملکیت دختر و پسر نسبت به این مال قبل از این قسمت مثل هم هست. البته مقدارش فرق دارد یعنی دختر یک سوم مال و پسر دو سوم. ولی نحوه تعلقشان شریک هستند در مال. این یک جور هست که نحوه اش به نحو شرکت هست. شرکت شریکین رابطه شان در آن مال مساوی است. هیچ تفاوتی دو تا شریک با هم دیگر ندارند. بنابراین، این نتایجی دارد. اگر می خواهند این مال را قسمت کنند باید هر دو نظر دهند. تصرف در مال می خواهند بکنند باید قبل از قسمت هر دو نظر دهند. چون رابطه دو تا شریک در مال با هم دیگر تفاوت ندارد. خب این تعریف اجمالی شرکت. اما در کلی فی المعین دو نفری که نسبت به این مال حق دارند رابطه شان یکسان نیست. تفاوت دارد. حالا ما آن تفاوت را می خواهیم تحلیل کنیم. یک بنده خدایی، یک انبار گندم دارد. که یک تن مثلا گندم در این انبار هست. می آید و می گوید که صد کیلو از این گندم را من فروختم. این صد کیلو این گندم را یک موقعی هست ما می گوییم که این به منزله اشاعه است. به منزله اشاعه هست یعنی صد کیلو برای مشتری می شود و نهصد کیلو برای بایع باقی می ماند. به منزله این است که کأنه یک دهم آن برای مشتری و نه دهم آن برای بایع. این همان اشاعه است. یک موقعی است که نه، ما می گویم که به این نحو نیست که تعلق حق بایع و مشتری نسبت به این مال مثل هم باشد. بایع به نحو کلی صد کیلو را می فروشد. و خصوصیات این مال برای بایع هست. ولی مشتری فقط به نحو کلی صد کیلوی کلی مال را مالک است. خب این یک تعریف اجمالی که هنوز حد و حدود این تعریف مشخص نشده است. فرق هایی که بین مبیع کلی و مبیع مشاع ذکر شده است، آن فرق ها تا حدودی می تواند ما را کم کم راهنمایی کند به اینکه این حقیقت اینها به چه شکل هست که این فرق ها را اقتضا می کند. مرحوم شیخ می فرمایند که سه تا فرق ایشان بین کلی فی المعین و اشاعه ذکر می کنند. فرق اول این هست که در جایی که به نحو کلی فی المعین باشد، اختیار تعیین سهم مشتری با بایع است. وقتی از یک انباری که یک تن وزن دارد صد کیلو را به مشتری فروخت، این بایع هست که اختیار دارد هر صد کیلویی را که دلش خواست به مشتری تحویل دهد. مرحوم شیخ اینجوری تعلیل می کنند می فرمایند که چون مفروض این است که مشتری فقط طبیعت معرّای از تشخصات را مالک هست. کلی را مالک هست. وقتی کلی را مالک هست، آن چیزی که از بایع می تواند درخواست کند همین کلی هست. و کلی صرف الوجودی هست که با هر یک از افرادی که به او داده شود منطبق می شود. پس بنابراین اگر بخواهد بگوید آن خصوصیت خاص را به من بده خب آن خصوصیت خاص را که مالک نیست که بخواهد از بایع آن خصوصیت خاص را مطالبه کند. درجایی که به نحو ذمه هم شخص مالک است مطلب همین است. فرض کنید من سلفا، صد کیلو گندم به طرف می فروشم. بعدا گندم دار می شوم و آن زمان سلف که می رسد اختیار اینکه چه گندمی را به طرف تحویل دهم با من است. آن کلی فی الذمه است. در معین خاص نبود. این کلی در ذمه نیست در شیء خاص است. این خاصیتی که اینجا هست که تعیینش با بایع است خاصیت فی المعین بودنش نیست. خاصیت کلی بودنش است. رو همین جهت اگر کلی فی المعین نباشد. کلی فی الذمه باشد. آن هم همین خاصیت را دارد. نفس کلیتی که ملک مشتری به او متصف هست، اقتضا می کند که بیش از کلی نتواند از بایع مطالبه کند. شیخ اینجا همین مطلب را می گویند که اگر میت به کسی از، برای یک شخصی به همین نحو صاع من صبره وصیت کند. بگوید صد کیلو از مال من به این بنده خدا بدهید. او را مالک صد کیلو از مال کند. اختیار تعیین با ورثه است. چون ورثه چون آن شخصی که مالک هست یعنی ورثه کأنه همه این را مالک می شوند به نحو صد کیلو از مال موصی له مالک می شود به نحو کلی. خب این را داشته باشید. از این عبارت شیخ استفاده می شود که ایشان بین بحث بایعی که صد کیلو را می فروشد با بیع کسی که وصیتی به مال می کند کأنه مالکیت ورثه نسبت به مال و مالکیت موصی له نسبت به مال را از سنخ کلی فی المعین می داند و این دو تا را مثل هم می داند. این از این عبارت شیخ اینجوری برداشت می شود. حالا این یک نکته ای هست که باید روی آن کاملا بحث کنیم. من این مثال را مخصوصا ذکر کردم که آیا واقعا این دو تا مثل هم هستند یا مثل هم نیستند این یک نکته ای هست که دقیقا باید روی آن بررسی کنیم. به هر حال مرحوم شیخ می فرمایند که محقق قمی، میرزای قمی در جامع الشتات در بسیاری از موارد اختیار تعیین را برای مشتری قائل شده است. شیخ می فرمایند که وجهی بر این ندارد و ایشان می فرمایند که چه خوب بود اگر ایشان به این مطلب توجه می کرد که جایی که یک کسی به دیگری امر کند و بگوید که آقا شما یک نماز بخوان. یک امر به تحقق کلی کند. نماز بخوان. خب اینکه نماز به چه شکلی باثید خوانده شود و در کجا باید خوانده شود با چه شرایطی باید خوانده شود هیچ قیدی هم در نماز نکرده است. اختیار تحویل فردی از افراد طبیعت مأمور به با مأمور هست. بگوید آمر نمی تواند از او مطالبه یک شیء خاص کند وقتی طبیعت کلی را از او امر کرده است اگر او یک فرد خاصی را تحویل داد که آن عنوان مأمور به، به او منطبق هست طبیعتا امتثال تحقق پیدا کرده است. و اینها مثل هم هستند. این مقایسه ای که مرحوم شیخ اینجا صورت می دهد. این مقایسه اقتضا می کند بین ملکیت الکلی در موارد متعارف با ملکیتی که طالب نسبت به مطلوب دارد و در موارد اوامر از یک سنخ باشد. این هم یک نکته ای است که ما در بحث باید به آن بپردازیم که آیا اینها سنخه شان یکی هست یا سنخه شان یکی نیست. یک توضیحی من اینجا بدهم که یک تفاوتی اینجا بین مالکیت که به اشیاء تعلق می گیرد و امر که به یک طبیعت تعلق می گیرد وجود دارد. شیخ کأنه اینها را می خواهد بگوید که در این مسئله این تفاوت فارق نیست. حالا من تفاوت اینها را عرض کنم بعدا در مورد اینکه آیا این تفاوت اینجا فارق هست یا نیست صحبت می کنیم. شما وقتی امر می کنید به صلوه، صلوه به قید وجود خارجی مأمور است. آن صلاه موجود خارج، موجود در خارج، این مأمور به هست. خب صلوه که در خارج موجود است که نمی تواند مأمور به باشد. چون صلوه بعد از تحقق صلوه، دیگر طلبی مکلف ندارد. پس آن امری که مولا می کند، امر به یک طبیعت می کند قبل از وجودش. هنوز موجود نشده است امر می کند. البته حالا آقایان اینجوری تعبیر می کنند که امر می کند به طبیعت لا به شرط از وجود عدم و آنها را حالا من نمی خواهم وارد توضیح این مطلب شود که آیا به این نحو است که آقایان می گویند لا به شرط از وجود عدم. ما یک نحوه تحلیل دیگری در این مسئله داریم. ولی علی أی تقدیر طبیعتی که متعلق امر قرار می گیرد طبیعت موجوده نیست. غرض از تعلق امر این هست که این طبیعت در عالم خارج تعلق گیرد. رو همین جهت مانعی ندارد که یک طبیعتی که کلی هست مأمور به واقع باشد. چون خارج متعلق امر نیست. متعلق امر طبیعتی هست که در خارج تحقق ندارد. ولی بحث مالکیت را ببینیم آیا اینجوری است؟ من که برایم اعتبار مالکیت می کنیم من این کتاب را مالک هستم. جایی که یک مورد شخصی را انسان مالک می شود. این کتاب به قید وجود در خارج، همان کتاب خارجی اعتبار مالکیت من نسبت به او می شود. کتاب موجود در خارج بین ملکیت، ملکیت متعلقش، آن مملوک ما در ظرف وجود خارجی مملوک هست. ولی طلب متعلق طلب در ظرف وجود خارجی نیست. به خاطر همین اصل اینکه ملکیت به کلی بخواهد تعلق بگیرد آن را باید مورد بحث قرار داد که چجوری به کلی تعلق می گیرد. ملکیت که، معروض ملکیت امور خارجیه است. خب این که شما اینجا آمده اید این را کلی کرده اید این به چه نحو است؟ به خصوص کلی فی المعین. جایی که مملوک ما از یک طرف کلی است یعنی خارجی نیست. از یک طرف فی المعین هم هست. تحلیل حقیقت مملوک در بحث کلی فی المعین که از یک طرف کلی باشد و از یک طرف فی المعین باشد، این دیگر دشواری دو چندان دارد. اصلا ملکیت کلی خودش یک مشکل دارد که چجوری تحلیلش می کنیم چجوری هست که ملکیت به خارج تعلق نگرفته است و به کلی تعلق گرفته است. بعد جایی که هم از یک طرف به خارج تعلق گرفته است و از یک طرف به کلی تعلق گرفته است این ربط بین آن معینی که متعلق ملکیت ما به او ارتباط دارد و کلیتی که در این متعلق هست این ربطش به چه شکلی است اینها هم خودش یک تحلیلی دارد. مرحوم شیخ اینجا می خواهند بگویند که، حالا اینها را با هم صحبت می کنیم. مرحوم شیخ اینجا این دو تا را که با هم دیگر مقایسه کرده اند می خواهند بگویند که آن جنبه هایی که، اینها تفاوت هایی بین این ها هست ولی علی ای تقدیر چون آن چیزی مملوک یعنی مالک کلی از شخص دیگر می تواند مطالبه کند ملک خودش را می تواند مطالبه کند. و ملک به نحو کلی هست و در جایی که طلب هم باشد، طالب نسبت به مطلوب منه، کلی را می تواند مطالبه کند. چون مطلوبش کلی است. از این جهت اختیار تعیین با مطلوب منه است. البته تفاوت های دیگری وجود دارد ولی از این حیث که اختیار با مطلوب هست و در آنجا هم اختیار با مالک کلی است، از اینجا این دو تا با هم دیگر شریک هستند. حالا باید اینها را تحلیل کنیم که حقیقت مالک کلی به چه نحو است که آیا این تحلیل که اینجا مرحوم شیخ انجام داده است درست است یا نیست. آن را بعدا مفصل تر بحث می کنیم. این فرق اول بین کلی فی المعین و اشاعه. فرق دوم این هست که اگر مثلا این انباری که هزار کیلو گندم داخلش هست. نصف آن تلف شود. اگر به نحو اشاعه باشد از آن صد کیلو که من مالک هستم پنجاه کیلوی آن می رود از نهصد کیلویی که بایع مالک هست، حالا نه به نحو نسبت معذرت می خواهم که گفتم، از صد کیلو نصف آن بره آره دیگر درست است از صد کیلو نصفش می رود و از نهصد کیلو هم نصفش. یعنی چهارصدو پنجاه تا برای بایع می ماند و پنجاه تا هم برای مشتری می ماند. ولی اگر به نحو کلی فی المعین باشد. می گویند از مال مشتری هیچی کم نمی شود. خب صحبت سر این هست که چرا هیچی کم نمی شود خب این خیلی چیز مهمی هست. مرحوم شیخ تعبیر می کنند که هر فردی از افراد طبیعت ملک فعلی مشتری نیست. افراد خارجی قابلیت مملوکیت برای مشتری را دارند. کأنه ملک بالفعل بایع است و ملک بالفعل مشتری نیست بنابراین وقتی ملک بالفعل مشتری نیست، مشتری صد کیلوی کلی مالک هست. صد کیلو هم که طبیعت با انعدام جمیع افرادش منعدد می شود. صرف الوجود طبیعت را مالک است. صرف الوجود در زمانی منعدم می شود که کل مال از بین برود و در آن باقی نمانده باشد. فرض کنید من، اگر می خواهیم بگوییم که در این اتاق یک انسان وجود دارد. همین که یک انسان اینجا باشد خب طبیعت موجود می شود. می خواهیم بگوییم که انسان وجود ندارد، باید هیچ فردی نباشد. طبیعت، یوجد بوجود فرد ما، و ینعدم بانعدام جمیع افراد. قانون عقلی است دیگر. طبیعت اگر به نحو صرف الوجود اخذ شده باشد به وجود یک فرد موجود می شود و به انعدام جمیع افراد منعدم می شود. این هم من مشتری طبیعت به نحو صرف الوجود را مالک هستم. و این طبیعت به نحو صرف الوجود موجود است. پس بنابراین از مشتری می توانم بگویم که طبیعتی که ملک من هست به من تحویل بده. این اینجور. اینجا یک مشکلی وجود دارد و آن این است که بعد از اینکه بایع صد کیلو را فروخت آیا ملک بایع هزار کیلو است هنوز یا بایع نهصد کیلو را مالک است و مشتری صد کیلو را؟ اگر شما می گویید که بایع هنوز هزار کیلو را مالک هست خب این با اینکه صد کیلو را فروخته است به مشتری خب سازگار نیست. اگر می گویید که نه صد کیلو از مالش کم می شود و می شود نهصد کیلو. خب بعد از فروش ملک بایع هم کلی است. مال او هم نهصد کیلو است. ملک مشتری هم کلی است. بین این کلی هایی که بایع و مشتری مالک هستند تفاوت هست که از آن کلی بایع باید کم شود ولی از کلی مشتری کم نشود؟ حالا مثال روشن ترش را در جایی در نظر بگیرید که برای هر دوشان فرض کنید، حالا در نظر نگیرید صد کیلو. بگویید پانصد کیلو از این مال را به شما فروختم. این پانصد کیلو از این مال را وقتی فروخت حالا پانصد کیلو از آن تلف شد. این پانصد کیلو موجود چرا تعین پیدا کند در ملک مشتری. بایع پانصد کیلو کلی مالک است و مشتری هم پانصد کیلو کلی مالک است. چه فرقی بین مالکیت بایع و مالکیت مشتری هست که اینها با هم دیگر، می گویید شما تعین پیدا می کند در ملک مشتری و می گویید که ملک بایع تلف شده است. اینجا خب مهم تحلیل نکته این قضیه است. مرحوم حاج شیخ، آقای اراکی، می گوید گاهی کلمات آقای اراکی را به مرحوم حاج شیخ نسبت می دهم چون معمولا آقای اراکی حرف هایشان برگرفته از آقای حاج شیخ هست. این هم احتمالا باید حرف های مرحوم حاج شیخ باشد. ولی خب صریحا این کتاب نوشته اراکی است. پس آقای اراکی تعبیر کنیم صریحا به حاج شیخ نسبت نداده اند. اینجا خب مرحوم آقای حاج شیخ اینجا آمده اند خواسته اند بین نحوه تعلق ملک کلی بایع و مشتری فرق بگذارند. می گویند مملوک بایع غیر از مملوک مشتری است. نحوه عنوانی که مملوک بایع به او متصف هست، غیر از عنوانی هست که مملوک مشتری به آن متصف هست. با آن توجیه می خواهند مطلب را حل نمایند. این را ملاحظه بفرمایید حالا در مورد آن هم صحبت می کنیم. این هم فرق دومی که مرحوم شیخ ذکر می کند.

سوال:....

پاسخ: خب حالا می خواهیم این را تحلیل کنیم می خواهیم ببینیم آیا این می شود یا نمی شود. این ها را یکی یکی من فعلا می خواهم طرح بحث کنم. تا بعد در مورد این نقاط بحث صحبت کنیم بعدا. این هم فرق دوم. فرق سوم این هست که مرحوم شیخ می فرماید که اگر مثلا هزار کیلو من مال دارم. صد کیلو اش را به زید فروختم بعدا صد کیلو اش را به عمرو فروختم. حالا این مال تلف شد و فقط صد کیلو باقی ماند. این مال کی هست مال مشتری اول هست یا مال مشتری دوم هست یا اشاعه بین این دو مشتری خواهد داشت؟ مرحوم شیخ می فرماید که مال مشتری اول است. چرا؟ ایشان می فرماید که من که هزار کیلو را می فروشم، هزار کیلو برای من باقی نمی ماند. هزار کیلو منهای صد کیلو برای من بایع باقی می ماند. بعد که به مشتری دوم می خواهم بفروشم از این هزار کیلو منهای صد کیلو، صد کیلو را دارم می فروشم. خب وقتی که چنین شد اگر این مال تلف شد و فقط صد کیلو باقی ماند، از ملک من بایع چیزی نمانده است. همه ملک من تلف شده است. من هزار کیلو منهای صد کیلو را مالک بودم. بنابراین آن چیزی که برای من باقی مانده است، هزار کیلو منهای صد کیلو است. این صد کیلو دیگر ملک من نیست. صد کیلو ملک مشتری اول است. بنابراین از مالی که برای من بوده است چیزی باقی نمانده است که آن چیز را منتقل کرده باشم به مشتری. این تحلیلی هست که مرحوم شیخ اینجا ارائه می دهد. اینجا مرحوم آخوند در حاشیه نکته ای دارند این را ملاحظه فرمایید و این تحلیل، یعنی جمع بین این فرق سوم و فرق دوم اینکه این دو تا آیا با هم دیگر تضاد دارند یا خیر نیاز به دقت دارد. ممکن است ما بگوییم که این دو تا با هم دیگر تضاد دارند. رو بعضی مبانی باید فرق دوم را قائل شویم و فرق سوم را قائل نشویم. رو بعضی از مبانی فرق سوم را قائل شویم و فرق دوم را قائل نشویم. حالا اینها را ملاحظه بفرمایید انشاءالله ما بعدا ذکر می کنیم. البته فقط این نکته را بگویم که آن فرق دوم روایت هم دارد. فرق دوم مسلم هست و روایت هم دارد و این که هست در مورد فرق سوم باید اگر قرار باشد یکی از این دو تا رفعیت کنیم از فرق دوم با رفعیت کنیم. فرق دوم مسلم است با توجه به روایاتی که در ذیل قضیه هست باید تحلیل قضیه صورت گیرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد